

زندگی در سایه خیریه^۱

مواجهه‌ی دولت و مردم با مسئله‌ی «مستضعفین» در ایران پس‌انقلاب

مقدمه

آدم‌های ثروتمند از فقرهائی که به صدای بلند از بخت‌شان شکوه و شکایت می‌کنند خوششان نمی‌آید - می‌گویند این‌ها سمج هستند و مزاحم‌شان می‌شوند! بله، فقر همیشه سمج است - شاید غرولند این گرسنه‌ها خواب را از سر ثروتمندان بپرانند.^۲

فیلم دست‌فروش مخملباف در میانه‌ی دهه‌ی شصت نمایشی تکان‌دهنده از زوال و فراموشی آرمان‌های برابرخواهانه‌ی انقلابیون بود. [در اپیزود اول فیلم] در حلبی‌آباد نوزادی به دنیا می‌آید و پدر و مادرش، که صاحب فرزندان فلج‌اند، این بار با رؤیای رهانیدن نوزاد از سرنوشت نکبت‌باری که گریبان‌گیر فرزندان دیگرشان شده تصمیم می‌گیرند از دلبستگی به نوزاد بگذرند و طفل را سر راه ثروتمندی «خوش‌قلب» بگذارند تا بچه در ناز و نعمت بزرگ شود. اما هر بار حاصل تقلاي آنان ناموفق از آب در می‌آید. هیچ دستی از سر خیرخواهی برای گرفتن بچه دراز نمی‌شود. پدر طفل را مخفیانه در مسجد می‌گذارد تا بلکه حس انسان‌دوستی دو تاجر نمازگزار را برانگیزد اما آن دو که مکان مقدس را به محل دادوستد بدل کرده‌اند اعتنایی به بچه نمی‌کنند. عاقبت پدر و مادر مخفیانه نوزاد را در شمال شهر درون خانه‌ای اعیانی رها می‌کنند. اما رؤیایشان نقش بر آب می‌شود و خانواده‌ی متمدن طفل «سراهی» را به پرورشگاه معلولان تحویل می‌دهد. نوزاد در دنیایی بی‌رحم محکوم است که یا در خانواده‌ی خود بماند یا برای نگهداری به مرکز کودکان عقب‌افتاده سپرده شود.

قریب به سه دهه از فیلم مخملباف می‌گذرد. سازمان‌های حکومتی امداد تا حد امکان عقب‌نشسته‌اند و نیکوکاران بخش خصوصی خود را تا مقام قهرمان و منجی زندگی تهی‌دستان برکشیده‌اند. درحقیقت، گسترش چشمگیر فعالیت خیریه‌ها خود گویای تغییرات عمیقی است که با افول رادیکالیسم اقتصادی دهه‌ی شصت در سازوکارهای بازتوزیعی، فعالیت نهادهای محلی و سازماندهی تهی‌دستان به وقوع پیوسته است. در این فصل می‌کوشم نشان دهم که چگونه خیریه‌ها در سال‌های ریاضت اقتصادی از تهی‌دستان شهری حمایت کردند. همچنین به این سوال می‌پردازم که آیا بسیج و پویای گسترده‌ی خیرین، یا آنچه بدان «ان‌جی‌اویی‌سازی» جامعه می‌گویند، جنبشی

^۱گزیده‌ای از فصل سوم کتاب «زندگی روزمره تهی‌دستان شهری»، نوشته علیرضا صادقی، نشر آگاه

^۲ فتودور داستایوفسکی، بیچارگان، ترجمه‌ی خشایار دیهیمی (تهران: نی، ۱۳۸۸)، ۱۶۴.

اصیل برای تهی‌دستان بوده است؟ در آخر خواهیم‌گفت که همزیستی مسالمت‌آمیز خیریه‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد با روند بازاری‌شدن جامعه رویارویی حمایت‌شوندگان را با حامیان‌شان اجتناب‌ناپذیر کرد.

عقب‌نشینی بزرگ

در اوان انقلاب ۵۷ لفظ «مستضعف» به توده‌ی یک‌دست و همدستی اطلاق می‌شد که علیه خصم مشترک (شاه، سرمایه‌دار کمپرادور، بیگانگان) در صف واحدی ایستاده بود، در گفتمان پوپولیسم انقلابی دامنه‌ی استضعاف گسترده بود و شامل «تمام اقشار مملکت» یعنی «دانشگاهیان، کارگران، کشاورزان، کسبه‌ی جزء، روحانیون مبارز، کارمندان، ارتشیان و...» می‌شد که به نئوی تحت ستم رژیم پهلوی بودند. در سخنان امام خمینی، پیشوای انقلاب، کل «ملت» محروم و مستضعف بود. در چنین گفتمانی واژگان «فقر» و «فقیر» نیز تعریفی وسیع داشت.

به گفته‌ی آیت‌الله اردبیلی، در سال ۱۳۵۸، «فقیر در فرهنگ اسلام به معنی گدا یا محتاج به نان شب نیست. هر کس کمبودی در زندگی روزمره داشته‌باشد و زندگی او در حد یک زندگی متوسط بچرخد شرعاً فقیر است.» رادیکالیسم بازتوزیعی دهه‌ی شصت راه‌حل دولت در مواجهه با «استضعاف اقتصادی» بود، به خصوص این که در دوره‌ی خطیر و بی‌ثبات جنگ همبستگی و بسیج مردم ضرورت داشت. رئیس‌جمهور در دی ماه سال ۱۳۶۰ گفت: «اکثریت کسانی که بار انقلاب را به دوش می‌کشند مستضعفین، مستمندان، و طبقات پایین و متوسط جامعه هستند و چنانچه انقلاب به این‌ها رسیدگی نکند و یا نوید رسیدگی در آینده را بدهد این درست نیست... اگر ما بخواهیم در برابر توطئه‌های داخلی و خارجی قدرت مقاومت خود را بالا ببریم ناگزیر باید ضمن نگه داشتن اکثریت مردم در صحنه آن‌ها را همچنان وفادار به انقلاب کنیم و وفاداری به انقلاب در صورتی است که مردم از انقلاب یک چیزی ببینند... هم اکنون در میدان سیاست عدالت ایجاد شده‌است و اکنون در حقیقت استضعاف سیاسی در ایران وجود ندارد... اکنون باید برای از بین بردن استضعاف اقتصادی اقدام کنیم.»

در دوران پساجنگ کاربرد واژه‌ی «مستضعف» در گفتمان رسمی به سبب دامن زدن به طرح خواسته‌ها و توقعات مردم دیگر عقلانی نبود. به صراحت هم گفته‌شد «این‌که در فرهنگ عمومی کلمه مستضعف را به عنوان ارزشی پایدار تقویت کنیم می‌تواند بدآموزی‌های هراسناکی به فرهنگ عمومی و اقتصادی کشور تحمیل کند.» از این رو، هویت و موجودیت اقشار فرودست به مقولاتی به مراتب محدودشده، خنثی و کم‌تر سیاسی نظیر «آسیب‌پذیر»، «کم‌درآمد» و «نیازمند» برگردانده‌شد که به لحاظ سیاسی و اقتصادی هزینه‌ی کم‌تری برای دولت داشت. علاوه بر این، از اکثریت بزرگی از اقشار محروم و تهی‌دست نیز سلب صلاحیت شد. کمیته‌ی امداد امام خمینی، به عنوان بزرگ‌ترین سازمان حمایتی کشور، «طرح مددجویی» خود را عمدتاً مشمول گروه‌های «نیازمند

شدید» کرد: زنانی که همسری نداشتند یا همسرشان «از کار افتاده» بود و هیچ درآمدی نداشتند. بی‌شک «زنانه شدن فقر»، آن‌گونه که نویسندگان و محققان در مورد آن هشدار داده‌اند، اهمیت داشت اما مهم‌تر از آن زنانه نمایاندن فقر و به تبع آن «زنانه کردن اعانه» بود تا بدین طریق جمعیت کثیری از مردان بیکار یا کم‌درآمد، که توان کارکردن داشتند، از قلمرو حمایت خارج شوند.

نتیجه‌ی این دو مکانیسم، یعنی مستضعف‌زدایی و مستحق‌زدایی، این شد که جمعیت بزرگی از طبقات پایین، که به سختی از پس مخارج زندگی‌شان برمی‌آمدند، به ناگزیر باید به خود تکیه می‌کردند. در سال ۱۳۹۱ که میلیون‌ها نفر گرفتار فقر بودند، کمیته‌ی امداد شمار کل «مددجویان» خود را به حدود یک میلیون و ۶۲۰ هزار نفر در شهرها محدود کرده‌بود. در استان تهران این جمعیت ۱۲۷ هزار و ۹۴۱ نفر بود. به نحوی مشابه، سازمان بهزیستی نیز آشکار و پنهان نشان داد که «افزایش شمار مددجویان در برنامه‌ی بهزیستی نیست.» تنها افرادی به طور مستمر حمایت می‌شدند که «معلولیت شدید و بسیار شدید» داشتند. بهزیستی ۱۶۰۰ مرکز نگهداری از معلولان را به بخش خصوصی واگذار کرده‌بود و تنها نیمی از هزینه‌ی نگهداری مددجویانش را در این مراکز پرداخت می‌کرد. بی‌شک در سال‌های ریاضت اقتصادی تهی‌دستان بیشتری به کمک این نهادها نیاز داشتند. پیش‌تر عسکر اولادی، یکی از صاحب‌منصبان کمیته‌ی امداد، هشدار داده‌بود که «هدفمند کردن یارانه‌ها ممکن است مراجعین کمیته‌ی امداد را افزایش دهد.»

خیریه‌ها برای تهی‌دستان راه حلی دائمی یا موقتی برای جبران هزینه‌های زندگی بودند، سلمان، ساکن سلطان‌آباد، برای فرماندار نوشته‌بود:

... با توجه به مشکلات زیاد و نداشتن کار و معلولیت چشمی و با داشتن یک دختر محصل از آن مقام محترم درخواست کمک دارم که در خصوص معرفی بنده‌ی حقیر به بهزیستی جهت تحت پوشش قرار گرفتن تا بتوانیم پاره‌ای از مشکلات را کم کنیم. برای این که به خاطر چشم اذیت می‌شم و سواد ندارم جایی کار نمی‌کنم. فقط با فروختن کارتن امرار معاش می‌کنم آن هم با این جسم نمی‌توانم [از] خیابان‌ها کارتن جمع کنم تا آن را بفروشم و زندگی را بگذرانیم ...

کم نبودند تهی‌دستانی که از سر ناچاری به خیریه‌های دولتی می‌رفتند اما مستحق حمایت شناخته نمی‌شدند یا کمک‌هایی ناچیز و موردی می‌گرفتند.

خیریه‌ها

به موازات عقب‌نشینی سازمان‌های حکومتی، رفته‌رفته خیریه‌های غیردولتی یکی پس از دیگری سربرآوردند و فعالیت‌های خود را در سطح شهر گسترده کردند. در سال ۱۳۸۳ تعداد ۷۹۵۳ سازمان غیردولتی در کشور وجود داشت که بیش از شصت درصد فعالیت آن‌ها در زمینه فقر، نابرابری و رفاه اجتماعی بود. خیریه‌ها به نحوی مسالمت‌آمیز و داوطلبانه ثروت گروه‌های برخوردار را به نفع محروم‌ماندگان بازتوزیع می‌کردند. بر اساس یک سنت قدیمی، مسجد و بازار دو نهاد اصلی کمک به تهی‌دستان بود. تجار با پرداخت خمس و زکات، مشارکت در امور خیریه و حفظ رابطه‌ی مطلوب با علما احترام و اعتبار به دست می‌آوردند و روحانیون و حوزه‌های علمیه نیز به حمایت مالی بازاریان به عنوان اساس قدرت سیاسی خود نیاز داشتند. از گذشته دیدگاه غالب روحانیون این بوده که مالیات‌های سنگین حکومتی از اقتدار نظام دینی می‌کاهد زیرا با افزایش مالیات‌های حکومتی، مالیات‌دهندگان تمایل چندانی به پرداخت مالیات‌های دینی نخواهند داشت. بنابراین، در جایی که دولت نمی‌توانست یا نمی‌خواست مالیات را به نفع تهی‌دستان ستانده و به گردش درآورد، تجار، ملاکین و دیگر نهادها و گروه‌های قدرتمند خود به نحوی دلبخواهانه، محدود و نه چندان شفاف از نیازمندان دستگیری می‌کردند.

در خاورمیانه «بر خلاف سازمان‌های مردمی سکولار که مجبورند بسیاری از موانع بوروکراتیک را پشت سر بگذارند تا بودجه را افزایش دهند، سازمان‌های داوطلبانه‌ی مذهبی تمایل دارند تا با کسب هدایا و دیگر کمک‌ها از مسلمانان در مکان‌های عبادتشان موانع را بردارند.» بخشی از منابع مساجد از طریق وجوهات مذهبی نمازگزاران به دست می‌آمد. با این حال، تأمین منابع به درون مسجد ختم نمی‌شد. برای مثال، صندوق خیریه‌ی مسجدی در محله‌ی مهرآباد جنوبی برای کمک به نیازمندان ده هزار «قلک شهروندی» بین اهالی توزیع کرده‌بود. به نظر می‌رسید مساجدی که صاحب موقوفات بودند یا در محلات ثروتمندتری مثل بازار تهران بودند، منابع بیشتری برای کمک در اختیار داشتند. اما مساجد محلات فقیرنشین معمولاً در مضیقه بودند. به گفته‌ی روحانی مسجدی در منطقه‌ی نظام‌آباد، «به دلیل بافت این محله که اکثراً بازنشسته و یا کارگر هستند، وسع مالی‌شان اجازه نمی‌دهد تا به مسجد کمک چندانی بکنند... این محله مستمندان بسیاری دارد که شب‌ها به مسجد مراجعه می‌کنند و نمی‌توانیم کمکی به آن‌ها بکنیم.»

علاوه بر مساجد، مؤسسات خیریه نیز که اغلب نام و هویت مذهبی داشتند از طریق صندوق‌های صدقات، وجوهات مذهبی مسلمانان، حامیان نیکوکار، کمک‌های بخش خصوصی و برپایی جشن‌ها، نمایشگاه‌ها و بازارچه‌های خیریه تأمین مالی می‌شدند.

خیریه‌های بزرگ شهر تهران ده‌ها هزار صندوق صدقه در ساختمان‌های مسکونی، اماکن تجاری، تفریحی، و اداری، فرودگاه‌ها و ترمینال‌ها و دیگر نقاط شهر توزیع کرده‌بودند. رقابت خیریه‌ها در جمع‌آوری کمک‌های مردمی می‌توانست به زیان خیریه‌های کوچک مناطق فقیرنشین تمام شود.

مؤسسه‌ها و انجمن‌های رسمی و شناخته‌شده این امتیاز را داشتند که از حمایت سازمان‌های دولتی و عمومی برخوردار شوند.

با این حال، چنانچه گفته شد، بیشتر منابع خیریه‌ها را مردم عادی فراهم می‌کردند. در سال ۱۳۸۵ منابع تأمین هزینه‌ی سازمان‌های غیردولتی در ۵۱/۵ درصد کمک‌های مردمی، ۱۶/۸ درصد کمک‌های دولتی و دستگاه‌های عمومی، ۱۸/۹ درصد فروش کالا و خدمات، ۱۱/۷ درصد از راه حق عضویت، ۱۷ درصد کمک سازمان‌های بین‌المللی و ۰/۸۲ درصد از دیگر موارد بود.

مجموعه‌ای پیچیده از گروه‌ها و تشکیلاتی مانند مؤسسه‌های خیریه، شهرداری‌ها و شورایی‌ها، مساجد و کانون‌های مذهبی و تشکل‌های خودجوش مردمی در سطح محلات فعال بودند که در زمینه‌ی شناسایی و معرفی نیازمندان، بسیج معتمدین و خیرین و نیز جمع‌آوری کمک‌های مردمی و تقسیم و توزیع کالاها با یکدیگر همکاری می‌کردند. برای مثال، در محله‌ی شریعتی جنوبی شوراییاران محله با تشکیل «ستاد محرومان» منطقه، ۵ هزار و ۲۰۰ خانواده‌ی نیازمند را برای کمک شناسایی کرده‌بودند. در سال‌های پس از آزادسازی، این تشکل‌های آماده و از قبل بسیج شده می‌توانستند مرارت‌ها و سختی‌های زندگی تهی‌دستان را قدری التیام بخشند. در سال ۱۳۹۱ آیت‌الله‌صافی گلپایگانی، از مراجع تقلید قم، از «مردم و خیرین» خواست تا «خودشان وارد شوند، مشکلات مردم را حل کنند و منتظر مسئولان نباشند.»

تشکل‌های رسمی

با کمی مسامحه می‌توان گفت که دو گونه تشکل خیریه‌ای رسمی در شهر تهران و حومه‌ی آن فعالیت می‌کرد: نخست، خیریه‌های سنتی-حکومتی که هم‌فکری یا همکاری نزدیکی با تجار، روحانیون، رجل سیاسی و تشکیلات حکومتی داشت و یا بانیان و گردانندگان خود به این طبقات تعلق داشتند؛ مساجد که در دهه‌ی شصت در تشکیل کمیته و ستاد بسیج اقتصادی تا توزیع کوپن و خواربار در بین مردم و اعزام کمک‌های مردمی به جبهه‌های جنگ فعالیت داشتند، پس از جنگ در کنار فعالیت‌های مذهبی و ایدئولوژیک از طریق صندوق‌های خیریه به نیازمندان کمک می‌کردند.

گونه‌ی دیگری از خیریه‌ها یا سازمان‌های مردم‌نهاد هم وجود داشت که خاستگاه، نحوه‌ی شکل‌گیری، مواضع و عملکردشان آن‌ها را به تشکل‌های مدرن و امروزی نزدیک می‌کرد. در این انجمن‌ها گروه‌هایی از طبقه‌ی متوسط مدرن و تحصیل‌کرده‌ی شهری (دانشجویان، متخصصان و هنرمندان) داوطلبانه با هم همکاری می‌کردند. برخی از این خیریه‌ها با راه‌اندازی «خانه‌ها» و دفاتر کمک درون محلات فقیرنشین یا «آسیب‌خیز» نظیر دروازه غار، شوش، مولوی و خاک سفید از نزدیک با سختی‌ها و رنج‌های روزمره و لحظه به لحظه‌ی تهی‌دستان، به ویژه کودکان و زنان آسیب‌دیده، که سازمان‌های سنتی علاقه‌ی چندانی به سرنوشت آن‌ها نشان نمی‌دادند، سروکار داشتند.

خیریه‌ها (درمانی و غیردرمانی) و صندوق‌های قرض‌الحسنه شکل‌های نهادینه شده‌ی کمک به گروه‌های محروم بودند. در واقعیت شبکه‌ای پیچیده و درهم تنیده از کانال‌ها و اشکال کمک در محلات وجود داشت که با هم همپوشانی هم داشتند. برای نمونه، خیرین علاوه بر کمک‌های مستقیم به تهی‌دستان، آن‌ها را برای دوا و درمان به مراکز درمانی خیریه یا سایر درمانگاه‌های از پیش توافق‌شده معرفی می‌کردند.

خود درمانگاه‌های خیریه نیز به شماری از خانواده‌های تحت‌الحمایه‌شان پول و مواد غذایی می‌دادند. هیئت امنای بیمارستان خیریه‌ی سوم شعبان از شمار بازاریانی بودند که علاوه بر مساعدت‌های درمانی، تهی‌دستانی را که به آن‌ها مراجعه می‌کردند برای دریافت دیگر کمک‌ها به مؤسسه‌های خیریه یا صندوق‌های قرض‌الحسنه معرفی می‌کردند. به همین ترتیب، صندوق‌های قرض‌الحسنه، که اساس کارشان وام دادن بود، به شیوه‌های دیگری نیز از مستمندان حمایت می‌کردند.

برخی خیریه‌ها هم خود صندوق قرض‌الحسنه داشتند. برای نمونه، مؤسسه‌ی خیریه‌ی سیدالکریم، که زنان آن را اداره می‌کردند، بخشی از پول‌های صندوق صدقات و کمک‌های خیرین را صرف وام‌های خرد دویست هزار تا سه میلیون تومانی می‌کرد.

خیریه‌ها تلاش می‌کردند تا کمبودها و نیازهای اساسی تهی‌دستان شامل آذوقه، پوشاک، درمان، تحصیل، مسکن، اسباب و اثاثیه‌ی زندگی و پول نقد را برطرف کنند. برای مثال، مؤسسه‌ی علی‌بن‌ایطالب تنها خیریه‌ی شهر اکبرآباد بود. عواید خیریه از طریق توزیع دوازده هزار صندوق صدقه در اکبرآباد و روستاهای اطراف و کمک‌های مالی دویست نفر نیکوکار تامین می‌شد. این خیریه‌ی محلی در مدت هفت سال مبلغی در حدود یک میلیارد و یک صد و یازده میلیون تومان برای رفع مایحتاج چهارصد نفر از تهی‌دستان خرج کرده بود.

تهی‌دستان مستقیماً مایحتاج خود را از خیریه‌ها می‌گرفتند یا با هماهنگی میان خیریه‌ها و برخی کسبه، برای رفع رایگان برخی نیازهای روزمره به مغازه‌های محله‌شان می‌رفتند. «خیریه‌ی نان» طرحی رایج و مبتکرانه برای سیرکردن گرسنگان بود. خیریه‌ای مذهبی در برخی محله‌های تهران کوپن نان میان تهی‌دستان توزیع کرده بود تا بتوانند از حدود ۳۰۰ نانواپی نان رایگان تهیه کنند.

خیریه‌ها، علاوه بر رفع نیازهای اولیه و فوری حمایت‌شوندگان، به تأمین شغل و مهارت‌آموزی برای آن‌ها هم توجه داشتند. با وجود این، بخش عمده‌ی منابع خیریه‌های رسمی صرف مایحتاج اضطراری تهی‌دستان به ویژه مستمری نقدی و مواد غذایی می‌شد، برای نمونه یک انجمن غیردولتی ۴۱۰۰ خانواده را در استان تهران و چند شهر دیگر تحت پوشش داشت که طی یک سال ۳۹ درصد منابع خود (۶۵۸۴۹ دلار) را صرف تأمین غذا کرده بود، در حالی که سهم درمان، آموزش و اشتغال‌زایی روی هم رفته ۱۴ درصد (۲۴۷۸۴ دلار) بود.

تهی‌دستان برای مداوای بیماری خود به ده‌ها درمانگاه و بیمارستان خیریه‌ای فعال در شهر تهران می‌رفتند. وجود یک درمانگاه خیریه در قلب کوچه‌پس‌کوچه‌های تنگ و باریک محله‌ی سیروس یک فرصت استثنایی برای ساکنان آنجا به شمار می‌رفت. در این محله حدود صد‌هزار نفر زندگی می‌کردند که سرپرست نیمی از خانواده‌ها کارگر ساده بودند. به گفته‌ی یکی از مسئولان این درمانگاه:

بیشتر مراجعه‌کنندگان این مرکز درمانی از اهالی محله‌های اطراف هستند. این محله مهاجرپذیر است. معمولاً مهاجران بیمه‌های درمانی و بضاعت مالی مناسب ندارند. برای همین درمانگاه بخشی از هزینه‌های درمانی آن‌ها را به عهده گرفته است. تعرفه‌های درمان، معاینه، جراحی و حتی تهیه‌ی دارو در این مرکز خیلی کمتر از مراکز درمانی دیگر است.

درمانگاه‌ها و بیمارستان‌های خیریه تهی‌دستان را رایگان یا ارزان‌تر از بیمارستان‌های دولتی معالجه می‌کردند. ماهانه بالغ بر چهار هزار نفر از پایتخت و شهرهای حاشیه‌ای آن به درمانگاه خیریه‌ی شهید صدر، در خیابان مولوی تهران، مراجعه می‌کردند که روزانه به طور متوسط در حدود چهل نفرشان رایگان مداوا می‌شدند.

خیریه‌ی سرشناس محک، در دارآباد تهران، با شعار «هیچ کودکی در محک به واسطه‌ی فقر جانش را از دست نمی‌دهد» با در اختیار داشتن یک بیمارستان فوق‌تخصصی از بدو تأسیس در سال ۱۳۷۰ تا سال ۹۲ بیش از ۱۴ هزار و ۷۰۰ کودک سرطانی را مجانی مداوا کرده‌بود. برخی از خیریه‌های درمانی شعبه‌ای از مؤسسات خیریه‌ی بین‌المللی بودند که برای درمان جمعیت تحت حمایت‌شان از پزشکان خارج از کشور نیز کمک می‌گرفتند.

خیریه‌های درمانی عمدتاً در محدوده‌ی شهر تهران قرار داشتند و دسترسی به آن‌ها، به ویژه در مواقع اضطراری، می‌توانست برای تهی‌دستانی که در مناطق حاشیه‌ای و اطراف پایتخت زندگی می‌کردند دشوار باشد. برخی نیز از محل و نشانی این خیریه‌ها اطلاع درستی نداشتند یا از کیفیت خدمات آن‌ها ناراضی بودند. بنابراین به وقت ضرورت به نزدیک‌ترین مطب، درمانگاه یا بیمارستان محل سکونت‌شان می‌رفتند. تهی‌دستان از پزشکان و مسئولان این مراکز می‌خواستند تا با وضعیت آنان کنار بیایند.

استفاده از دفترچه‌ی درمانی اشخاص دیگر نیز اقدامی رایج در میان میلیون‌ها تهی‌دستی بود که از تأمین اجتماعی دولتی محروم بودند.

این تاکتیک‌های فردی و گاه غیرقانونی تهی‌دستان، که تازگی هم نداشت، بخشی از تقلای مشترک آن‌ها برای بهره‌مندی از مواهب دنیای مدرن در زمینه‌ی درمان بود. در سال ۱۳۷۴ یک روزنامه‌نگار مشاهده‌ی خود را از چانه‌زنی دردناک اما موفقیت‌آمیز یک زن میانسال با پزشک یک بیمارستان در تهران این طور روایت کرده‌بود:

در راهرو اورژانس زن میانسالی را دیدم که اشک چهره‌ی اندوهناکش را خیس کرده بود. دفترچه بیمه‌ای در دستش بود و آن را گهگاه به یکی از پزشکان که تند و باعجله طول راهرو را از نقطه‌ای به نقطه دیگر طی می‌کردند نشان می‌داد و از قرار معلوم پاسخ مثبتی دریافت نمی‌کرد. استیصال و درماندگی از چهره و حرکاتش نمایان بود. بسیار خسته و ناامید به نظر می‌رسید. نزدیکش شدم و از علت ناراحتی‌اش پرسیدم. بغضش پیش از آن که من به سراغش بیایم ترکیده بود. بیمارش نیاز به انجام سی‌تی‌اسکن مغز داشت و برای این کار حداقل چهار پنج هزار تومان پول لازم بود. دفترچه بیمه، مربوط به شخص دیگری بود و پزشک معالج حاضر نشده بود درخواست سی‌تی‌اسکن را در دفترچه شخص دیگری بنویسد و او به هر پزشکی مراجعه کرده‌بود، موفق به درج درخواست سی‌تی‌اسکن در دفترچه نشده‌بود. گفتم مادر می‌دانی که خلاف قانون است. نمی‌شود آزمایش و عکس یک بیمار را با دفترچه بیمه شخص دیگری انجام داد. اشک می‌ریخت، گفت مادر جان این چه قانونی است که می‌گوید اگر نداری برو بمیر ... دقایقی بعد دامن پزشک دیگری را گرفت و همان خواهش را تکرار کرد. پزشک مردد شد. خواست مثل پزشکان دیگر بگذرد و برود اما ظاهراً نتوانست. اشک پیرزن بیشتر شد و کفه‌اش بر کفه قانون چربید. دفترچه را گرفت و درخواست سی‌تی‌اسکن را نوشت، مهر زد و به دست پیرزن داد ... پذیرفته بود که نمی‌توان این پیرزن مفلوک را رها کرد. پیرزن دعا کرد.

صندوق‌های قرض‌الحسنه شکل دیگری از نظام بازتوزیع بود که پول‌های خیرین و مردم را برای وام دادن به گروه‌های کم‌درآمد به گردش در می‌آورد. تعداد این صندوق‌ها از حدود دویست صندوق در سال ۱۳۶۰ به شش هزار صندوق در سال ۱۳۸۸ رسیده بود که ۶۳۴ آن‌ها در استان تهران فعالیت داشت.

به تدریج شمار زیادی از صندوق‌های قرض‌الحسنه کارکرد تجاری پیدا کردند و به دور از نظارت بانک مرکزی در خدمت منافع گروهی خاص درآمدند.

نتایج یک پیمایش در ابتدای دهه‌ی هشتاد نشان داد که زنان، به عنوان یکی از گروه‌های فرودست، به دلیل نداشتن وثیقه، ضامن، نرخ بهره‌ی بالا، ناتوانی در بازپرداخت و بروکراسی سفت و سخت از نظام اعتبار رسمی طرد شده‌اند. از شمار زنانی که نیاز به وام داشتند تنها ۱۱/۵ درصد از نظام بانکی درخواست وام کرده‌بودند و تنها ۶/۵ درصد موفق به دریافت وام شده‌بودند. در مقایسه با بانک‌ها، فرودستان می‌توانستند با تشریفات اداری کمتری از صندوق‌های قرض‌الحسنه وام‌های خرد و ارزان بگیرند. برخی صندوق‌ها به مساجد تعلق داشت. برای مثال، در منطقه‌ی ۸ تهران دست کم چهارده صندوق قرض‌الحسنه در مساجد فعال بود. صندوق‌ها تحت نظارت هیئت امنا و امام جماعت مسجد کار می‌کردند و با کمک مالی خیرین محلی و نمازگزاران سرپا مانده بودند. به رغم اینکه میزان وام این صندوق‌ها اندک بود، انعطاف‌پذیری بروکراتیک آن مزیتی برای تهی‌دستان به شمار می‌رفت.

صندوق‌های پرشماری بیرون از مساجد مشغول به کار بودند. در شهرستان بهارستان (با شهرهای سلطان‌آباد، اکبرآباد و صالحیه) ده صندوق قرض‌الحسنه وجود داشت. در سال ۱۳۹۲ صندوق «ذخیره انقلاب اسلامی» به ۱۳۲۶۹ نفر به مبلغ کلی ۴۵ میلیارد و ۳۵۱ میلیون تومان وام داده‌بود؛ به هر متقاضی مبالغی مابین ۵۰۰ هزار تا ۱۰ میلیون تومان. این در حالی بود که در همان سال «صندوق مهر امام رضا»، که دولت برای رفع نیاز مالی مردم دایر کرده بود، در دو شهرستان رباط کریم و بهارستان برای ازدواج، خوداشتغالی و رفع مایحتاج ضروری تنها به ۳۶۴ نفر وام پرداخت کرده بود. در سال ۱۳۸۶ فرماندار رباط کریم گفته‌بود که از تعداد افرادی که به صندوق مهر معرفی می‌شوند شمار کمی قادر به دریافت وام شده‌اند. مجید، یکی از جوانان ساکن در فروردین سال ۱۳۹۰ برای فرماندار دولت احمدی‌نژاد نوشته‌بود: «از آنجا که نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران پربرکت است و به مشکلات مردم در دولت دهم رسیدگی می‌شود، اینجانب حدود ۲ سال است که بیکار بوده و هیچ سرمایه‌ای برای کارکردن و نان آوردن به خانواده خود ندارم و حدود ۱۱ سال است مستأجر هستم». وقتی از مجید پرسیدم چطور نظام را پربرکت می‌دانی در حالی که دو سال است بیکاری؟ جواب داد: «پربرکت دیگه! اینقدر تو خودشون بخور بخوره!» مجید مانند بسیاری دیگر از ساکنان آن منطقه، که برای گرفتن وام اشتغال به صندوق مهر معرفی شده‌بودند، از پس مقررات سفت و سخت آن برنیامده بود. به‌رغم این که صندوق‌های قرض‌الحسنه با شرایط

سهل‌تری وام می‌دادند، بسیاری از تهی‌دستان حتی قادر به دریافت وام از این صندوق‌ها هم نبودند، آن‌ها نمی‌توانستند برای خود ضامن پیدا کنند و مهم‌تر از آن به دلیل درآمدهای پایین و شرایط ناامن شغلی از عهده‌ی بازپرداخت پول در زمان کوتاه بر نمی‌آمدند.

خیریه‌ها عمدتاً به گروه‌های خاص نظیر یتام و زنان بدون حامی کمک می‌کردند.

جمعیت گسترده‌ای از تهی‌دستان از حمایت خیریه‌ها بی‌نصیب بودند. بیش از نیمی از زنان سرپرست خانواده تحت حمایت هیچ نهاد و سازمانی نبودند. این خلأ بزرگ زمینه‌ی مانورهای حامی پرورانه را برای جناح‌های سیاسی فراهم کرده بود. در سال‌های پس از آزادسازی، که اختلاف و خصومت میان دولت و رقبای سیاسی شدت گرفته بود و بازار دلجویی از رنج‌دیدگان ریاضت اقتصادی گرم شده بود، شهردار تهران گفت: «مردم مسئولانی خدمت‌محور و دور از سیاست‌زدگی می‌خواهند.» قالیباف مدعی شد که «شهرداری درباره‌ی حمایت از زنان سرپرست خانوار کاری را آغاز کرده که بر زمین مانده و کسی سراغ آن نرفته.» در سال ۱۳۹۰ شهرداری حدود هشت هزار نفر از زنانی را که شغلی نداشتند تحت حمایت گرفته بود. با وجود این، کمک‌های «اداره بانوان شهرداری» نامنظم، گزینشی و محدود بود. برای نمونه، طبق گزارش شهرداری منطقه‌ی ۱۸ در جنوب غرب تهران، در سال ۱۳۹۱ به زنان فقیر ۳۲ فقره وام، ۵۱۵ بن ارزاق، ۲۴۹ کارت هدیه و ۲۱ فقره وسایل منزل دست دوم داده شده بود. جز این، شهرداری در اقدامی پر سروصدا «طرح هبه» را در سراسر پایتخت اجرا کرد که وسایل کهنه اما قابل‌استفاده‌ی خانه‌ها را (عمدتاً از مناطق مرکزی و شمال شهر) جمع‌آوری و پس از بازسازی یا تعمیر به نیازمندان (عمدتاً در جنوب شهر) می‌داد. در سال ۱۳۹۰ کالاهای جمع‌شده ۲۳۳۰۰ فقره بود که در حدود نیمی از آن به دست نیازمندان رسیده بود.

فعالیت‌های مردمی

علاوه بر تشکیلات رسمی و سازمان‌یافته، مردم در کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر به صورت خودجوش و داوطلبانه در پاتوق‌های عمومی و فراخویشاوندی نظیر مساجد، زورخانه‌ها، حسینیه‌ها، هیئت‌ها و کانون‌های مذهبی، مغازه‌ها و یا حیاط‌ها و اتاق‌های خانه‌های‌شان با مشارکت هم‌مایحتاج ضروری تهی‌دستان را تهیه و میان آن‌ها توزیع می‌کردند. در بسیاری از مناطق، زنان در محافل روضه‌خوانی و پاتوق‌های همسایگی برای خانواده‌های محرومی که دختران دم‌بخت داشتند جهیزیه جور می‌کردند. فعالیت زنان در امتداد همان تشکلهای خودجوش و داوطلبانه‌ای بود که در دوران جنگ مواد غذایی و پوشاک رزمندگان را تأمین می‌کرد. این کمک‌ها از نوع دوستی

مذهبی مردم عادی نشئت می‌گرفت که برای دستگیری از نیازمندان از ابتکارات و شبکه‌ی روابطشان بهره می‌بردند:

هشت سال پیش خواب دیدم که به در خانه چند فقیر رفته‌ام و برایشان نان برده‌ام. صبح روز بعد پنجشنبه بود، تصمیم گرفتم ۳۰ نان برای خانواده‌های بی‌بضاعتی ببرم که در همسایگی ما سکونت داشتند. چند هفته به این کار ادامه دادم تا این که تعداد نان‌هایی که برای فقرا می‌بردم به ۳۰۰ رسید، نظر عده‌ای جلب شد، از همان موقع یک تشکل خودجوش شکل گرفت تا این که حالا هر پنجشنبه بین ۱۵ تا ۲۰ هزار قرص نان را با چند ماشین به در خانه آن‌هایی که به نان شب شان محتاج‌اند می‌رسانیم.

در محله‌ی شادآباد جمعی از مردم با راه انداختن یک آشپزخانه‌ی خیریه هر پنجشنبه برای هزار خانواده‌ی بی‌بضاعت غذا می‌پختند و در خانه‌هایشان می‌بردند. به گفته‌ی یکی از خیرین:

اوایل برای ۳۰ تا ۴۰ خانواده غذا تهیه می‌کردیم ولی بعدها که کمک خیران بیشتر شد توانستیم هر پنجشنبه برای هزار خانواده غذا بپزیم. هشت آشپز که... حتی یک ریال هم دریافت نمی‌کنند هر هفته از صبح مشغول آشپزی می‌شوند. مراحل پیش از طبخ غذا هم با همیاری خیران انجام می‌شود... این قدر همکار و همراه داریم که مجبور شدیم نوبت بز نیم تا هر هفته تعدادی از آن‌ها برای کمک بیابند. همه‌ی آن‌ها می‌خواهند دائمی کمک کنند که با توجه به فضای محدود آشپزخانه شدنی نیست... نوبت زنی باعث شده دلخوری پیش نیاید و هر کس چند هفته یک بار سهمی از کار خیر ببرد.

ساکنان محله‌ی نعمت‌آباد اسباب و اثاثیه‌ی مازادشان را به مسجد می‌دادند تا به دست نیازمندان برسد. «به گونه‌ای که گاهی در گوشه‌ای از حیاط مسجد این اثاثیه‌ها انباشته می‌شود و اگر کسی برای اولین بار وارد این مسجد شود، در وهله‌ی اول تصور می‌کند وارد یک سمساری شده است.» در محله‌ی خزانه فلاحی مردم داروهای اضافی خانه‌هایشان را به یک درمانگاه خیریه می‌دادند تا مجانی در اختیار بیماران بی‌بضاعت قرار بگیرد. برخی پزشکان نیز به شکل کلینیک‌های سیار به مناطق فقیرنشین می‌رفتند. در منطقه‌ی یافت‌آباد یکی از کسبه‌ی محل با راه‌اندازی یک صندوق خیریه و دریافت کمک از هزار خیر آذوقه و هزینه‌ی دوا و درمان مستمندان را تأمین می‌کرد. همچنین بیش از صد خانه و کاسب خرده پا در محله‌ی شمشیری با همکاری هم زباله و نان خشک جمع‌آوری و به غرفه‌ی بازیافت می‌فروختند و درآمد آن را صرف کمک به محرومان می‌کردند. علاوه بر صندوق‌های رسمی، گاهی خود مردم با اهداف خیرخواهانه صندوق‌هایی مشابه درست کرده بودند. برای نمونه، جمعی از اهالی محله‌ی مختاری تهران با راه‌اندازی صندوق خیریه پانصد هزار تومان وام ضروری به نیازمندان

می‌دادند. یا در منطقه‌ی یافت‌آباد یک رستوران‌دار با راه‌اندازی صندوق خیریه از یک تا پنج میلیون تومان وام قرض‌الحسنه می‌داد.

انبوهی از کمک‌ها نیز به شکل انفرادی، پراکنده و پنهانی انجام می‌شد. در بسیاری از مناطق تهران خیرین، به ویژه در روزهای پنجشنبه یا روزهای ماه رمضان، به نیت رستگاری و بخشایش اموات‌شان تنور نانوايان را برای یک یا چند نوبت می‌خریدند تا شاطر آن‌ها را رایگان توزیع کند. در سلطان‌آباد و اکبرآباد برخی از نانوایان و مغازه‌های خواروبارفروشی به زنان فقیر و سالخورده‌ای که در آن اطراف زندگی می‌کردند نان و مواد غذایی مجانی می‌دادند. در شهر رباط کریم با پیرزنی جسور و سرزنده آشنا شدم که شخصاً با جمع‌آوری پول از گروه‌های برخوردار برای تهیه‌ی دستان مواد غذایی و اثاثیه‌های ضروری مثل کولر و بخاری می‌خرید. در محله‌ی فقیرنشین علی‌آباد در شبستان یک مسجد پزشک بیماران را رایگان معاینه می‌کرد. جز این، پزشکان با مقاصد انسان‌دوستانه در مطب‌هایشان بیماران بی‌بضاعت را ارزان یا بدون دریافت پول مداوا می‌کردند.

این قبیل فعالیت‌ها و مشارکت‌های محلی، که به گستردگی در شهر در جریان بود، این باور مردمی را بازتاب می‌داد که دولت، سازمان‌ها و انجمن‌های رسمی نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند نیازهای جمعیت گسترده‌ای از تهی‌دستان را برآورده کنند. علاوه بر این، فساد یا عملکرد غیر شفاف برخی خیریه‌ها یا وجود کلاهبرداری که برای جمع‌آوری پول یا سرقت صندوق‌های خیریه به در خانه می‌رفتند، مردم را برای کمک کردن به خیریه‌های رسمی بی‌اعتماد و کم‌رغبت کرده بود. برای نمونه، در سلطان‌آباد و مناطق مجاور آن یک مأمور خیریه‌ی قلابی، که خود را عضو هیئت امنای یکی از مساجد جا زده بود و با هدف جمع‌آوری پول برای کمک به مستضعفین به در خانه‌ها و مغازه‌ها می‌رفت، دویست میلیون تومان کلاهبرداری کرده بود.

دانستن این نکته مهم است که تأکید بر دوگانه‌ی رسمی و غیررسمی نباید مانع از فهم پویایی، خلاقیت و نتایج تلاش‌های دگرخواهانه‌ی مردم شود. این فعالیت‌ها بی‌شک مستقل و خودجوش بودند اما به وقت ضرورت برای پیش بردن اهداف خود از منابع و امکانات سازمان‌های دولتی و عمومی استفاده می‌کردند. مردم عادی وقتی می‌خواستند اقدامات خیرخواهانه‌شان را بهبود یا توسعه دهند معمولاً در زمینه‌های مختلفی مثل تأمین مکان فعالیت از امکانات شهرداری، دفاتر شورایی، مساجد و سازمان‌های رسمی دیگر بهره‌مند می‌شدند. برای نمونه، در محله‌ی خزانه فلاحتی به ابتکار عده‌ای از پزشکان و بهیاران محله در اتاقی کوچک در طبقه‌ی فوقانی یک مسجد درمانگاهی خیریه راه‌اندازی شده بود و خدمات اولیه به بیماران می‌داد. این درمانگاه داروهای اضافی منازل را جمع‌آوری و مجانی در اختیار بیماران بی‌بضاعت می‌گذاشت.

علاوه بر کمک‌های دگرخواهانه، خود تهی‌دستان هم جمع‌های «خودیاری» مستقل تشکیل داده بودند. به موازات صندوق‌های قرض‌الحسنه، هزاران هزار صندوق مردمی به شکل‌های مختلف فامیلی، محلی (همسایگی)، صنفی (کارمندان) و همکلاسی (دانش‌آموزان) از خانه‌ها، مغازه‌ها و مدارس تهران و شهرهای اطراف آن سر بر آورده بود. در بسیاری از کوچه پس‌کوچه‌های سلطان‌آباد و اکبرآباد مردم به تعبیر خود «قرعه» داشتند. به گفته‌ی بیشتر اهالی در محله‌ی آن‌ها در سکونتگاه‌های سلطان‌آباد، قلعه میر و میمنت‌آباد صندوق‌های خرد وجود داشت. در یکی از خیابان‌های سلطان‌آباد ۳۲/۸ درصد خانواده‌ها در این صندوق‌های خانگی مشارکت داشتند. عضویت در این صندوق‌ها با بضاعت مادی تهی‌دستان سازگار بود. ۶۶/۲ درصد تهی‌دستان در محلات سلطان‌آباد، قلعه میر و میمنت‌آباد برای مشارکت در صندوق‌های غیررسمی ماهانه توان پرداخت مبالغی کمتر از ۶۰ هزار تومان را داشتند.

صندوق‌های مردمی شکل‌هایی خودجوش بود که با همیاری خود مردم برای دسترسی سریع‌تر و سهل‌تر به پول یا کالاهای ضروری به وجود آمده‌بود. این فعالیت‌های خودجوش اعتراضی آرام به بانک‌هایی بود که برای تهی‌دستان کار نمی‌کردند. به گفته‌ی یکی از زنان خانه‌دار ساکن اکبرآباد:

از بانک‌ها راضی نیستم تا حالا وامی هم نگرفتم. برای ضامن سخت می‌گیرن، سودها بالاست، دردمر زیاد داره، واسه یه اشتغال به کار خواستم وام بگیرم یعنی اینقدر منو اذیت کردن، کل فامیل رو زیر و رو کردم ولی ضامن پیدا نکردم، آخرشم منصرف شدم. قرعه‌کشی خونگی دارم، خودم گذاشتم، دو تا قرعه کشی دارم یکی ۱۵۰ تومن، یکی هم ۴۰۰ تومن. کلاً پول قرعه رو سنگین نمی‌ذارم. جوری که بتونیم بدیم. ۱۰ نفریم ماهی ۴۰ تومن. ماهانه پولاشونو می‌یارن و به کسی که اسمش تو قرعه دریاد میدیم... هوای همو داریم. یه بار اولین قرعه کشی که واسه خودم بود بر نداشتم و دادم به دوستم که خیلی به پول نیاز داشت. بنده خدا واسه پسرش زن گرفته بود و بخاطر خرج و مخارج مجبور شده بود نزول کنه. خوبیه قرعه‌کشی اینه که همه دور هم جمع هستیم. همه همسایه‌ایم و به هم اعتماد می‌کنیم و هیچ بهره‌ای نداره... غریبه‌ها رو هم با سفته و چک قبول می‌کنیم.

یک نفر مسئول صندوق می‌شود و انجام کارهایی مانند ثبت نام اعضا، جمع‌آوری هفتگی یا ماهانه‌ی پول و برگزاری قرعه‌کشی را به عهده می‌گیرد. اعضا طبق قرعه‌کشی‌هایی منظم به ترتیب وام می‌گرفتند. گاهی هم از خودگذشتگی نشان می‌دادند و نوبت‌شان را به شخص دیگری، که نیاز فوری‌تری به پول داشت، واگذار می‌کردند. شکل‌گیری و فعالیت صندوق‌ها مبتنی بر اعتماد و همکاری بود. بنابراین اعضا برای سرپا ماندن آن تلاش می‌کردند. غریبه‌ها یا مستأجرها تنها با وساطت یکی از اعضا و یا ارائه‌ی ضمانت می‌توانستند عضو شوند. با گذشت زمان و کسب

اطمینان اعضا از شخص تازه‌وارد اخذ چنین ضمانت‌هایی بلا موضوع می‌شد. ناکامی برخی صندوق‌ها تهی‌دستان را مجبور کرده بود تا احتیاط بیشتری به خرج دهند. برای مثال، در اکبرآباد بالغ بر سیصد نفر از تهی‌دستان پولشان را به امید گرفتن وام به صندوق قرض‌الحسنه‌ای در یک پایگاه بسیج سپرده بودند و مسئول صندوق متواری شده بود. در مواقعی صندوق‌های مردمی برای اداری مطمئن‌تر کارها از صندوق‌های قرض‌الحسنه‌ی محله کمک می‌گرفتند. اعضا پولشان را به صندوق واریز می‌کردند و صندوق هم با دریافت ضمانت وام می‌داد و اقساط را ماهانه دریافت می‌کرد.

صندوق‌ها گاهی کانونی برای فعالیت‌های دگرخواهانه هم می‌شد. برای مثال، یک «صندوق قرض‌الحسنه‌ی صنفی»، که گروهی از اصناف شهر ری برای کمک به کسبه تشکیل داده بودند، با کمک افراد خیر با یک داروخانه در منطقه‌ای محروم توافق کرده بود که به نیازمندان داروی مجانی داده شود.

بسیاری از تهی‌دستان تمایل داشتند در صندوق‌های قرعه‌کشی مشارکت کنند اما منابع ناکافی آنان را از این کار بازداشته بود. برای نمونه، در محله‌ی میان‌آباد، در اسلامشهر، اغلب به دلیل درآمد پایین عضو صندوق‌های اعتباری موجود نبودند و یا تمایلی به مشارکت در راه‌اندازی این صندوق‌ها نداشتند.^۱ به گفته‌ی زنی خانه‌دار در سلطان‌آباد:

شغل همسرم کارگر میدونیه حدود روزی ۳۵ [هزار] تومن کاسب می‌شه اگه کار باشه... تا حالا وام نگرفتیم چون هم ضامن و هم چک می‌خوان و ما نمی‌تونستیم از پس اون بریبایم. بعدم شغل همسرم طوری نیست که مطمئن باشیم می‌تونیم پس بدیم یا نه... صندوق قرعه‌کشی ندارم چون شرایطشو ندارم. بیشترین فشار زندگیمون اینه که شوهرم بعضی وقتا ده روز بیکار بوده و شده که پول نون خالی‌ام نداشتیم.

جنبشی برای تهی‌دستان؟

فراتر از تحلیل‌هایی که بر انگیزه‌ها و منافع معنوی خیرین در کمک به نیازمندان تأکید دارد، خیریه‌ها و سازمان‌های غیردولتی کارکردهای اجتماعی و سیاسی مهمی داشتند. در مردادماه سال ۱۳۹۲ روحانی سرشناسی گفت: «کارهای خیری که انجام می‌شود سبب بقای دولت می‌شود.» در مقایسه با فعالیت‌های خیریه‌ای جامعه‌ی

^۱ ۶۸ درصد خانواده‌ها دلیل عدم عضویت خود را درآمد ناکافی می‌دانستند. نک. جلال عظیمی آملی و یدالله صادقی، توانمندسازی و ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی شهری (تهران: آذرخش، ۱۳۹۴): ۱۱۰.

روحانیت مبارز در سال‌های پیش از انقلاب، که به نوعی به دنبال افشای فلاکت و ادبار توده‌ها و برملا کردن بی‌کفایتی دولت در رسیدگی به محرومان و نیز شعله‌ور کردن مخالفت‌های سیاسی علیه رژیم پهلوی بود، در سال‌های پس از انقلاب خیریه‌ها برای ایجاد ثبات و نه تغییرات رادیکال فعالیت می‌کردند. در مواقعی نیز خیریه‌ها با استراتژی حمایت مشروط تلاش می‌کردند تا حضور و رفتار تهرانی‌دستان را در فضای شهر کنترل کنند. مثلاً مؤسسه‌ی خیریه‌ی سرشناسی در شهر تبریز، متعلق به تجار برای برچیدن تکی‌گری در شهر، با همکاری نیروی انتظامی متکدیان «مستحق» را شناسایی و تحت پوشش قرار داده بود.

طبق قانون، در ایران، خیریه‌ها تشکل‌هایی عام‌المنفعه و «غیرسیاسی» هستند. شورایاری‌ها هم که در امور خیر مشارکت دارند انجمن‌هایی غیردولتی، غیرمتمرکز، داوطلبانه، مشارکتی و به لحاظ اقتصادی خودگردانند که به عنوان بازوی مشورتی شورای شهر و شهرداری مناطق کار می‌کنند. قانون فعالیت این مراکز را هم «غیرسیاسی» شناخته‌است. با وجود این، عضوگیری و جهت‌گیری ایدئولوژیک شوراهای محلی منطبق با اهداف کلی جمهوری اسلامی است. احزاب سیاسی برای جلب آرای مردم در انتخابات شورای شهر، مجلس یا ریاست جمهوری بر سر تصرف پست‌های شورای محلی در ۳۵۴ محله‌ی شهر رقابت داشته‌اند.

بیشتر شورایاران محلی از پایگاه‌های بسیج، امنای مساجد و فرهنگیان بوده‌اند. برای نمونه، پنج عضو شورایاری محله‌ی سجاد تهران، در جنوب غرب پایتخت، در پایگاه‌های بسیج عضویت داشتند.

بر خلاف الهیات رهایی‌بخش آمریکای لاتین، که دل‌نگران «آزادسازی تهرانی‌دستان» بوده‌است، محافظه‌کاران در ایران اغلب به دنبال «آزادسازی اقتصاد» بوده‌اند و کمک به رنج‌دیدگان و آسیب‌دیدگان فرع بر این هدف بوده‌است. در اردیبهشت سال ۱۳۹۱، درست در بحبوحه‌ی گرانی‌های افسارگسیخته و اوج‌گیری کشمکش‌های سیاسی دولت و مجلس، اسدالله بادامچیان، قائم مقام حزب مؤتلفه اسلامی، گفت: «اهل استیضاح دولت نیستیم، اهل همراهی دولتیستیم.» این در حالی بود که بازاریان در دفاع از منافع‌شان به دولت فشار می‌آوردند و امتیاز می‌گرفتند. برای نمونه، در سال ۱۳۸۹ با کاهش درآمدهای نفتی، وقتی سازمان امور مالیاتی اعلام کرد که مالیات اصناف ۷۰ درصد افزایش خواهد یافت، تجار تهران به نشانه‌ی اعتراض دکان‌ها و حجره‌های‌شان را در بازار بزرگ بستند. در برخی راسته‌ها کسب‌وکارها حتی تا یک ماه تعطیل یا نیمه تعطیل ماند. سرانجام با مداخله‌ی «معمدین امام و رهبری در بازار» و وساطت حبیب‌الله عسکراولادی، عضو شورای مرکزی حزب مؤتلفه، دولت سرانجام به افزایش ۱۵ درصدی مالیات تن داد.

خیریه‌ها، که قرار بود طبق قانون چاره‌ای غیرسیاسی برای دردهای اجتماعی باشند، عملاً در خدمت اهداف کاسبکارانه و به شدت سیاسی قرار گرفته بودند. فیلم طهران تهران به سفارش شهرداری تهران ساخته شد که در آن اغنیا «اهل خیرات و مبرات» بودند و برای نیازمندان دست و دلبازی می کردند. ثروتمندان چیزی کم از انسان‌های نیکوکار و خیر آرمان شهر فردریک هایک نداشتند که داوطلبانه و بدون اجبار دولت خانواده‌ی «نجیب» را که بی‌خانه و کاشانه مانده بود به نان و نوایی می‌رساندند. کارگردان این فیلم، داریوش مهرجویی، در سال ۵۷ «دایره مینا» را بر اساس داستان «آشغال‌دونی» غلامحسین ساعدی ساخته بود؛ صحنه‌هایی تکان دهنده از زندگی تهی‌دستان گرسنه و سرگردان در شهر که خون‌شان را برای لقمه‌ای نان و شندرغاز پول به سوداگران می‌فروختند.

«سینمای مبارز» اوان انقلاب با روایت زندگی کارگران اخراجی و استثمار شده، مردم خاموش را به خروش علیه ستمگران دعوت می‌کرد. با چرخش نولیبرالی از دهه‌ی هفتاد، حتی تهی‌دستان جسور در آثار دهه‌ی شصتی آواز تهران، دندان مار، سلطان، و زرد قناری که بر سر منافع‌شان با دلال‌ها، سرمایه‌داران، محترکان، کلاهبرداران و صاحب‌خانه‌ها می‌جنگیدند، نیز جای خود را به فرودستان منفعل، سر به زیر و قانع فیلم‌های بی‌شماری نظیر بچه‌های آسمان، طهران تهران، مهمان مامان، شاعر زباله‌ها، مهمان و سریال‌های تلویزیونی دارا و ندار و آوای باران دادند؛ فیلم‌ها و سریال‌هایی از تبار گنج‌قارون که با ساختن تیپ‌های «علی بی‌غم» و «زذن بر» «طبل بی‌عاری» توده‌ها را به مصالحه‌ی آبکی با فرادستان دعوت می‌کرد. سینما و تلویزیون به خدمت منطق جامعه‌ی بازار در آمده بود؛ این که تهی‌دستان در غیاب دولت به خودشان اتکا کنند یا ریزه‌خوار سفره‌ی ثروتمندان نیکوکار شوند. روزنامه‌ی رسالت در تحلیل یکی از این فیلم‌ها نوشت: «پیامی که در مهمان مامان مستتر است پیام مقدسی است که اگر همه مردم... دست در دست یکدیگر نهند و در حل مشکلات هم بکوشند هیچ انسانی در فقر زندگی نخواهد کرد و یکدل و یک‌رنگ و متحد و آرام به زندگی معنی دیگری خواهند بخشید و در حقیقت، مامان، ایران است که همه مردم مهمان اویند و در برپایی این مهمانی، باید همه ایرانیان... مصمم و متحد بکوشند و هر ویرانه‌ای را آباد سازند.» به گفته‌ی یکی از منتقدان، سینمای تجاری «به نوعی نمادین مردم را در بخشی از ثروت‌های اجتماعی سهم می‌کند... و بدین گونه بورژوازی توسط خود مردم نجات می‌یابد.» این قبیل فیلم‌ها و داستان‌ها بی‌شک مقبول محمد نهاوندیان، رئیس اتاق بازرگانی ایران، افتاده بود که به هنرمندان گفته بود «چهره‌های منفی شخصیت‌های داستانی را افرادی متمول نشان ندهید... من خودم امروز کسانی را می‌شناسم که ۹۵ درصد ثروت خود را وقف کارهای خیریه کرده‌اند.»

از دهی هفتاد نخبگان سیاسی طرفدار اقتصاد آزاد از تمام جناح های سیاسی، به ویژه اصلاح طلبان و تکنوکرات ها، در کارزاری ایدئولوژیک تلاش کرده بودند تا دولت را از شیوه های بازتوزیعی یا به گفته ی خودشان «عدالت صدقه ای» منع کنند. هدف آن ها این بود که باورهایی مشابه این را در فرهنگ عمومی جا بیندازند که «... کسی بیش از آنچه تلاش می کند نباید توقعی داشته باشد... این که یکی به دیگری کمک کند مایه تکامل اوست و برایش فضل است اما برای کسی که احسان را قبول می کند... هیچ فضلی نیست لذا این که در جامعه بخواهیم مستضعف پروری کنیم حتماً جهت گیری غلطی است.» خواسته یا ناخواسته، اثر این قبیل معانی فرهنگی از رابطه ی دولت و طبقات پایین فراتر رفته و حمایت شدگان خیریه ها را به لحاظ منزلتی در موقعیت فروپایه قرار داده بود.

جایی که احسان، سخاوت و جوانمردی به منزلت، محبوبیت و اقتدار خیرین و نیکوکاران می افزود و از آنان «لوتی لوتی ها» و «اسطوره ی مردمی» می ساخت، از اعتبار و منزلت تهی دستان می کاست. عظیم زاده، تاجر بزرگ فرش، گفته بود:

بزرگترین افتخار من یتیم نوازی است... افتخار می کنم ۲ سال خیر نمونه کشور شدم و جزء صد کارآفرین برتر کشور هستم. دوست دارم اشتغال زایی کنم و سفره مرتضی علی باز کنم. هم اکنون نیز ۱۰۷۰ بچه یتیم را زیر پوشش دارم و با خود پیمان بسته ام که تا عمر دارم، هر سال ۱۰۰ بچه یتیم به تعداد آن ها اضافه کنم. همچنین وصیت کرده ام تا ۱۰ سال بعد از عمرم هر سال ۱۰۰ بچه یتیم اضافه شود و مخارج همه آن ها از محل ارثم پرداخته شود... پول را برای چه می خواهیم؟ خدا به ما می دهد و ما هم باید به بقیه بدهیم و مالمان را بی منت ببخشیم.

حمایت شدگان از هویت فرودست خود آگاه بودند. فاطمه به ورزشکاری سرشناس نوشته بود: «شما یه اسطوره این. شما اینقدر بزرگین که من جرئت کمک خواستن از شما رو ندارم.» فاطمه و میلیون ها زن و مرد تهی دست شباهتی با «فاطمه» ی آلونک نشین سال های ابتدایی انقلاب ۵۷ نداشتند. فاطمه ی «کوخ نشین» آن روزگار به کسانی که برای تمیز کردن کوچه ها و خیابان های کثیف به جنوب شهر رفته بودند گفته بود: «همسایگان ما مردم تمیزی هستند. اینجا محل سکونت مستضعفین است و آنان خالص ترین و شرافتمندترین انسان ها هستند.» در اوان انقلاب «مستضعف» لفظی بود که نه فقط در خطابه های حاکمان بلکه در قلمرو عمومی، در کوچه و خیابان و زندگی روزمره نیز کلیت مردم را نمایندگی می کرد. تهی دستان و محرومان از نوعی اقتدار معنوی در جامعه برخوردار شده بودند و در واقع آنان «اربابان جامعه» محسوب می شدند و این پدیده با گفتمان های سیاسی دوران قبل از انقلاب تفاوت بسیار داشت. در نبرد واژگانی میان طبقات اجتماعی، لفظ مستضعف عبارات

تحقیرآمیز و خشنی مانند «مذهبی‌های احمق و احساساتی»، «عمله و حمال»، «لات»، «گداگشنه»، «غربتی» و «بچه شوش» را که طبقات مرفه و مدرن برای ساکنان محله‌های تهی دست نشین به کار می‌بردند نسبتاً خنثی کرده بود. جنوب شهری‌ها ثروتمندان را با عبارات طنز و گزنده‌ی «تیتیش مامانی»، «نورچشمی‌های طاغوت» و «عروسک‌های بزک کرده‌ی شمال شهری» تحقیر می‌کردند.

با وجود همه‌ی شعارهایی که محافظه‌کاران در حمایت از تهی‌دستان سر می‌دادند، در برانگیختن احساس برابری، آن‌گونه که در عصر پوپولیسم انقلابی دهه‌ی شصت تا حدودی به وجود آمده بود، ناکام بودند. احمدی‌نژاد عمدتاً از واژگان «فقر»، «مردم»، «ملت»، «ضعفا» و «اقتشار کم‌درآمد» استفاده می‌کرد و به ندرت واژه‌ی «مستضعف» را به کار می‌برد. اما مهم‌تر این بود که شهر آن شهر دهه‌ی شصتی نبود که «ثروتمندان غربی‌شده [ی آن] به فضا‌های محصور خانه‌های خصوصی‌شان» رانده شده بودند. همچنین شواهد گویای آن بود که تهران سه قطبی (شمال مرفه، غیرمذهبی و مدرن، میانه‌ی شهر طبقه‌ی متوسط و جنوب فقیر، سنتی و مذهبی) به موزاییکی متداخل تبدیل شده بود. بنابراین تهی‌دستان فاصله‌ی فقیر و غنی را در محل زندگی خود نیز احساس می‌کردند. گسترش چشمگیر مراکز خرید، خانه‌سازی‌های اعیانی، مانور اتومبیل‌های لوکس و شتاب گرفتن نابرابری‌های اجتماعی، که در مصرف تظاهری خودنمایی می‌کرد، نه تنها «خشونت نمادینی» را که سال‌ها شهر نولیبرال بر تهی‌دستان اعمال می‌کرد متوقف نکرده بود بلکه آن را شدت هم داده بود. این تغییرات اجتماعی در فیلم‌های سینمایی هم منعکس می‌شد. متفاوت از اوایل دهه‌ی هفتاد که قهرمانان فیلم‌های ایرانی همچنان درگیر گفتمان ضد مصرف‌گرایی دوران جنگ بودند و در مواجهه با زندگی ساده و محقر طبقات پایین از مصرف خود خجل و معذّب می‌شدند، حالا دیگر شرمساری‌شان را کنار گذاشته بودند و حتی شیوه‌ی زندگی طبقات فرودست را به سخره می‌گرفتند.

در جایی که تهی‌دستان می‌کوشیدند تا زندگی فقیرانه‌ی خود را از چشمان دوست و غریبه پوشیده نگه دارند، فعالیت‌های خیریه می‌توانست هر دم آن را به نحوی شرم‌آور عریان کند. در گرماگرم کارزار انتخاباتی خرداد ۱۳۸۸، که جناح‌های سیاسی تلاش می‌کردند با نوازش توده‌ی مردم رقبای‌شان را خلع سلاح کنند، برای تحقیقی دانشگاهی به یکی از محلات محروم شهرستان شهریار رفته بودم. احساس ته‌دستان گویای آن بود که «مستضعف‌پروری» عصر انقلاب رخ نداده است. آن‌ها از اعانه‌های حقارت‌بار خیرینی می‌گفتند که برای حفظ حیثیت‌شان آن را از دیگران مخفی می‌کردند. یکی از زنان تحت پوشش کمیته‌ی امداد می‌گفت:

اصلاً تا حالا به کسی بروز ندادم تحت پوشش کمیته‌ام. اصلاً دوست ندارم کسی بدونه. هم به خاطر آبروم هم به خاطر دخترم. بالاخره اونم آینده داره فردا خواستگار براش می‌یاد با مردم می‌خواد بگرده. یه

موقع حرفی حدیثی بشه به بچه‌ام بگن برو بابا تو کمیته امدادی هستی صدقه می‌خوری، برام خیلی سخته یکی بخواد این حرفا رو بزنه.

میل به زندگی شرافتمندانه موجب می‌شد تا تهی‌دستان احساس متناقضی نسبت به خیرین داشته باشند: حس قدرشناسی به خاطر رفع نیازهای‌شان و آزدگی یا نفرت برای هراسی که از بی‌آبروشدن داشتند.

عصیان

به هر حال، تهی‌دستان به ناگزیر خیرین را تکیه‌گاه خود و فرزندان‌شان می‌دانستند و با تاکتیک‌های مظلوم‌نمایی، گرفتن ژست قربانی و پنهان‌کاری (مثل مخفی کردن ازدواج مجدد برای جلوگیری از قطع حمایت) به منابع خیریه‌ها فشار می‌آوردند.

اما زمانی می‌رسید که نارضایتی تهی‌دستان سر باز می‌کرد و آنان را رودر روی حامیان‌شان قرار می‌داد. نابسامانی اقتصادی پس از آزادسازی، منابع خیریه‌ها را برای دستگیری بیشتر از تهی‌دستان تحلیل برده بود. بسیاری از افراد نیکوکار، که کسب و کارشان در تجارت و صنعت کساد شده بود، از تأمین مالی خیریه‌ها پا پس کشیدند.

برخی خیریه‌ها و سازمان‌های غیردولتی، که از بودجه‌ی دولت و سازمان بهزیستی بهره‌مند می‌شدند، تمام یا بخشی از این کمک را از دست داده بودند. به گفته‌ی یکی از خیرین بازار تهران،

تا چند سال پیش کمک‌ها و حمایت‌ها از طرف وزارت بازرگانی انجام می‌شد. اکنون هیچ کمکی به خیریه‌ها نمی‌شود... با قطع حمایت‌های وزارت بازرگانی در همین محدوده‌ی بازار چند خیریه کاملاً تعطیل شد چون تعداد نیازمندان زیاد است و بدون کمک‌های دولت بودجه خیران کفاف هزینه‌ها را نمی‌داد... همکاری نکردن مسئولان با مؤسسه ما باعث کاهش تعداد نفرات تحت پوشش شده.

«خانه‌ی خورشید»، یک مرکز کاهش آسیب زنان خیابانی در محله‌ی دروازه غار، تحت فشار هزینه‌ها، خدمات خود را به زنان خیابانی بهبودیافته محدود کرده بود. به گفته‌ی لیلا ارشد مدیر این انجمن،

بودجه‌ی سازمان بهزیستی بسیار کمتر از هزینه‌ی اداره‌ی مرکز بود. زیرا ما حمایت‌هایمان همه جانبه بود مثل خدمات دندانپزشکی، خدمات زنان و زایمان، سونوگرافی و... در تعریف سازمان بهزیستی دیده نشده است... وقتی کار را در محل شروع کردیم نان دانه‌ای ۶۰ تومان بود اما حالا به ۸۰۰ تومان رسیده است و این اندازه توجه به نیازهای ما اتفاق نیفتاده بود. مواد بهداشتی بسیار گران شد و قیمت

متادون که داروی دولتی است هم افزایش پیدا کرد. یکی از مسائل زنان این بود که صورت و ظاهرشان قابل قبول باشد. حالا زنی که بهبود پیدا کرده مهارت یاد گرفته و می‌خواهد شغلی پیدا کند با آن ظاهر هیچ‌جا پذیرفته نمی‌شد.

هزینه‌های دندان پزشکی هم سرسام‌آور بود... خیلی وقت‌ها هزینه‌ها ضروری بود مثلاً سونوگرافی برای زنی که باردار است و مشکلات زنان دارد. ما نمی‌توانستیم این را به تعویق بیندازیم. با توجه به اینکه هنوز جامعه‌ی ما پذیرای زنان آسیب‌دیده نیست... باعث می‌شد ما حمایت‌های حامیان و نیکوکاران و مؤسسات بزرگ را نداشته باشیم. ما حامیان زیادی داشتیم که دغدغه‌ی سلامت اجتماعی داشتند اما پول زیادی نداشتند.

با آزادسازی قیمت‌ها بخش سلامت و بهداشت کشور در بحرانی عمیق فرو رفته بود. هزینه‌های مراکز درمانی افزایش یافته بود و دولت از تخصیص اعتبار به دارو خودداری می‌کرد. مخارج درمان بیماران چند برابر شده بود و مراکز درمانی خیریه به ناگزیر در ارائه‌ی خدمات ارزان‌تر سختگیری بیشتری نشان می‌دادند. در همان سال نخست اجرای قانون هدفمندی یارانه‌ها درصد خانوارهایی که فقط از نظر هزینه‌های درمانی به زیر خط فقر افتاده بودند، بین سه تا پنج برابر افزایش یافت. کمبود شدید منابع و هزینه‌های سرسام‌آور باعث شده بود از ده نفر هیئت امنای یک درمانگاه خیریه در دروازه غار، جز دو نفر بقیه کنار بکشند. این احتمال وجود داشت که درمانگاه تعطیل و به مکانی فرهنگی مثل کتابخانه تبدیل شود.

وانگهی، در این حال و اوضاع سازمان‌های حمایتی حکومتی تمایل داشتند قلمرو کمک به تهی‌دستان را باز هم محدودتر کنند. به گفته‌ی یکی از مقامات، «سیاست جدید کمیته‌ی امداد امام خمینی این است که حمایت از مددجویان به مردم واگذار شود تا آنان با شناسایی افراد خیر و نیکوکار و نیازمندان، جمع‌آوری و توزیع کمک‌ها را انجام دهند.»

در سال‌های بین ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۱ به طور متوسط سالانه ۵/۱ درصد از شمار تهی‌دستان تحت حمایت کمیته‌ی امداد کاسته می‌شد که برای شهری‌ها ۳/۶ درصد و برای روستایی‌ها ۷/۶ درصد بود. هدف کلی این بود که کمیته‌ی امداد به صورت «خودگردان» عمل کند و بودجه‌های دولتی آن حذف شود.

و در سال ۱۳۸۸ آیت‌الله جوادی آملی، از روحانیون سرشناس حوزه‌ی علمی قم، در انتقاد به کمیته‌ی امداد گفت: «هنر در این نیست که بودجه کمیته امداد را افزایش دهیم بلکه هنر در این است که نیازمندان را از کمیته امداد

بی‌نیاز کنیم و باید مردم را با احترام اداره کرد نه با صدقه... فقر به معنی نداری نیست... اسلام، فقر مال و توزیع مال را ارائه و معنا کرده است. فقیر به معنای کسی است که ستون فقراتش شکسته شده و قدرت ایستادگی ندارد.»

«توانمندسازی» استراتژی مقتصدانه‌ی سازمان‌های امدادی برای کاهش جمعیت «مستمری بگیر» بود. وقتی خیریه‌ها و سازمان‌هایی نظیر شهرداری خواستند از تأمین نیازهای آنی و پیش پا افتاده‌ی تهی‌دستان فراتر روند و از زنان رنجور «بانوانی توانمند» و «خوداتکا» بسازند، به بیان پائولو فریره، از آنان «موجوداتی برای دیگری» می‌ساختند؛ ستمدیدگانی که نمی‌توانند با ادغام در ساختاری که موجد وابستگی و انقیاد آنان است، رهایی یابند.

شهرداری تهران قصد داشت با راه‌اندازی «خانه‌های کارآفرینی» و «مراکز مهارت‌آموزی کوثر» در محلات از زنان تهی‌دست «شهروند توانمند» و «کارآفرین» بسازد. در سال ۱۳۹۲، هشتاد مرکز مهارت‌آموزی کوثر در مناطق مختلف تهران وجود داشت. این مراکز فضاهای کسب‌وکار زنانه بودند که با هدف «رفع نیازهای ضروری زنان»، «مهارت‌آموزی و کار»، «مقابله با آسیب‌های اجتماعی» و «جلوگیری از دست فروشی» ایجاد شده بودند. شهرداری مکان‌هایی موقتی در اختیار کارفرما قرار می‌داد تا عوض آن شماری از زنان را که تحت حمایت هیچ سازمانی نبودند مشغول به کار کنند. زنان در کارگاه‌ها یا در خانه‌های خودشان در کارهایی مانند دوخت و دوز، تولید پوشاک، قالبیابی، خدمات کامپیوتری و تولید و بسته‌بندی میوه و سبزی برای کارفرما کار می‌کردند. در یک نمونه، برای یک کارفرمای دوزندگی ۱۵ نفر در کارگاه و ۵۰ نفر در خانه مشغول به کار بودند. زنان هم چنین می‌توانستند در بازارچه‌هایی که اغلب به طور موقت (یک یا چند روزه) یا فصلی در اختیارشان قرار داده می‌شد کالاهای تولیدی خود یا دیگران را بفروشند. شواهد نشان می‌داد که شمار اندکی در این مراکز فعالیت می‌کردند. در شهر تهران در سال ۱۳۹۱ تنها در حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ زن سرپرست خانوار در این مراکز شاغل بودند. یا در فروردین سال ۱۳۹۰ شهرداری سه بازارچه در عبدالآباد ایجاد کرده بود که فقط ۵۰ زن در آن مشغول به کار شده بودند.

از قرار معلوم شهرداری نیروی کار ارزان برای بخش خصوصی فراهم کرده بود. کارفرمایان از امتیاز مکان کسب برخوردار می‌شدند اما بیشتر سود شخصی را تعقیب می‌کردند. برای مثال، در سال ۱۳۸۸ زنانی که به ابتکار شهرداری در یک کارگاه تولید تزئینات آشپزخانه کار می‌کردند ماهانه ۱۲۰ هزار تومان حقوق می‌گرفتند. صرف‌نظر از شمار محدود زنان مشغول به کار در این مراکز، شهرداری نتوانسته بود به خواسته‌های زنان برای تهیه‌ی فضاهای کسب‌وکار، برپایی منظم و کافی بازارچه‌ها، تأمین اجتماعی و دستمزدهای عادلانه پاسخ دهد. فاطمه یکی از این زنان بود:

تا نوروز ۹۳ می‌رفتم میدان بزرگ میوه و تره بار تهران سبزی دسته‌بندی می‌کردم. کیلویی وزن می‌کردند و پولش را می‌دادند. من تنها نبودم خیلی خانم‌ها هم بودند. اول گفتند حقوق وزارت کار می‌دهیم، بعد کیلویی حساب کردند. سبزی‌ها رو با کارتن می‌گذاشتند روی ترازو پولش را می‌دادند. تا یک سالی درآمد داشتم، ماهی ۱۰۰ هزار، ۲۰۰ هزار تومانی می‌شد اما بعد دیگه پولم را ندادند. گفتند شهرداری کار رو داده به بخش خصوصی... سرای محله [متعلق به شهرداری] شوش، مطهری، مظاهری، همه جا رفتم. اتاق نمی‌دادند. گفتند در همین راهروها کار کنید. محصولات‌تان را بیاورید و بفروشید، رهگذرها می‌خرند. یکی از همین سرای محلات به ما گفت لیف بیاورید ما می‌خریم، بعد می‌فروشیم. یک هفته لیف بافتیم ۱۲ تا، دونه‌ای ۵۰۰ تومن با ما حساب کردند، شد ۶ هزار تومن. باورت نمیشه تا سر چهارراه آدم شش هزار تومن خرج شد. اعتراض کردیم گفتیم خیلی پول کمیه. گفتند همین قدر می‌تواند بپردازند. دیگه نرفتم. دیدم اصلاً نمی‌ارزه. الان شابلون می‌زنم برای تزئین روی لباس. ۱۰۰ تا ۲۰۰ تا می‌زنم بعد می‌فروشم. توی خونه کار می‌کنم. این هم پولش زیاد نیست، اما چه کنم؟

بسیاری از زنان از مکان‌های زنانه و کنترل شده‌ای که شهرداری برای فعالیت‌شان مهیا کرده بود بیرون زدند و در کنار زنان و مردانی از طبقات پایین و متوسط جامعه برای دست‌فروشی به مکان‌های عمومی رفتند. به گفته‌ی یک مقام ارشد شهرداری، «زنان دست فروش به دلیل درآمد بالا حاضر به کار در مراکز مهارت‌آموزی کوثر نیستند.» برخی از زنان و مردان دست فروش از خیریه‌ها کمک می‌گرفتند و شمار زیادی نیز نتوانسته بودند تحت پوشش قرار گیرند. به گفته‌ی یکی از این زنان، «هیچ منبع درآمدی ندارم و مجبورم دست‌فروشی کنم... برای کمک خواستن به کمیته‌ی امداد مراجعه کردم اما گفتند دخترت را شوهر بده تا کمک حالت باشد.»

زنانی که با «ستاد توانمندسازی شهرداری» کنار نیامده بودند، به ناگزیر برای بهبود بخشیدن به وضع معیشت خود و فرزندان‌شان باید با مأموران «سد معبر شهرداری» می‌جنگیدند. نیرویی قدرتمند در کار بود که زنان دستفروش را به خانه‌های‌شان برگرداند. زبان این قدرت گاهی بلندگوهای مترو بود که از مسافران می‌خواست از دست‌فروشان خرید نکنند و گاه تریبون «نمایندگان مردم» در شورای شهر و مجلس. در یک موضع‌گیری تند و گزنده یک عضو کمیسیون اجتماعی مجلس گفت: «زنان بی‌سرپرست و بدسرپرست بر اساس قانون باید تحت پوشش کمیته‌ی امداد و بهزیستی قرار گیرند و این که آن‌ها اقدام به دست‌فروشی در مترو با هدف امرار معاش می‌کنند، کار درستی نیست و باید با آن برخورد شود... زنان دستفروش مترو باید به مشاغل خانگی رو بیاورند یا تحت پوشش حمایتی قرار بگیرند. اگر هم از اتباع بیگانه هستند از کشور خارج شوند.» زنان دست فروش به این

گفتارهای طردکننده واکنش نشان می‌دادند که «خیلی‌ها که به ما می‌رسند می‌گویند خب بروید کمیته امداد یا بهزیستی... اما هیچ کس نمی‌پرسد که هزینه‌های زندگی با صد و صد و پنجاه [هزار تومان] در می‌آید یا نه؟»

برخلاف کشورهای آمریکای لاتین، که جنبش‌هایی نظیر «حمایت از زنان» یا «حمایت از مشاغل غیررسمی» از حق فروشندگان خیابانی در مقابل تهدیدهای پلیس دفاع می‌کرد، در تهران و دیگر شهرهای ایران زنان دست‌فروش با تکیه بر تقای فردی و روابط و همکاری با هم‌تایان‌شان برای کسب درآمد و «روزی حلال» در فضای عمومی ایستادگی می‌کردند. نبرد دست‌فروشان و مأموران نظم شهری هر روز در جریان بود؛ از فروش مخفیانه اجناس تا پول دادن به مأموران شهرداری، از نبرد واگن به واگن در متروها تا بساط کردن در کوچه و خیابان‌های شهر. با شدت گرفتن آزار و اذیت‌ها، عده‌ای از زنان دست‌فروش مترو در بهمن ماه ۱۳۹۰ با تجمع مقابل مجلس نسبت به عملکرد شهرداری و نیروی انتظامی برای منع آنان از دست‌فروشی اعتراض کردند. این بار نیز نه دادرسی مسئولان بلکه سماجت خود زنان آنان را در فضای اقتصادی شهر نگه داشت.

بخل‌ورزی خیریه‌ها این کارکرد را داشت که افراد قادر به کار کردن را به سخت‌کوشی و خوداتکایی وادارد. سیاست این بود که نگذارند «دهان‌های بلعنده‌ی بی‌مصرف» بالای جان منابع دولت و ثروتمندان شوند. در اقدامی عملی، حکومت با اجرای برنامه‌ی «کاهش جمعیت کیفری زندان‌ها» سازوکارهای مقتصدانه‌تری را برای کنترل و مراقبت جمعیت ناباب به کار بست. برخلاف برخی دولت‌های نولیبرال کشورهای صنعتی، که برای سرپوش گذاشتن بر بحران‌های اجتماعی مانند بیکاری از «معجزه‌ی زندان‌ها» استفاده می‌کنند، در ایران دولت برای کاهش هزینه‌ها اقدام به «حبس‌زدایی» کرد. در سال ۱۳۹۰ رئیس سازمان زندان‌ها گفت: «سازمان زندان‌ها از بزرگترین بدهکاران به بازار است، چون پولی که بابت غذا به این سازمان می‌دهند، نیمی از هزینه‌ی مورد نیاز غذای زندانیان را هم فراهم نمی‌کند.» در کارزاری ایدئولوژیک از اعمال و «مجرمانه‌ی» روسپی‌ها، بی‌خانمان‌ها، معتادان و متکدیان جرم‌زدایی شد. به گفته‌ی فرماندهی پلیس پایتخت، «به مسئله‌ی زنان آسیب‌دیده و خیابانی باید به عنوان یک مشکل اجتماعی نگاه کرد تا یک ناهنجاری و عمل مجرمانه.»

دادگاه‌ها بدن‌های رام‌نشده‌ی را به جای محبوس کردن در زندان روانه‌ی اقامتگاه‌های درمانی و مراکز بازپروری می‌کردند.

حبس‌زدایی و خصوصی‌سازی نظام مراقبت و تنبیه با هم پیش می‌رفت. برای مثال، در مقایسه با شمار اندک مراکز بازپروری و اقامتگاه‌های دولتی، تعداد کمپ‌های خصوصی به سرعت رو به افزایش گذاشت؛ از ۱۳ کمپ در سال ۱۳۸۶ به ۶۶۸ کمپ در سال ۱۳۹۲. خانواده‌های تهی‌دست مجبور بودند، در غیاب خدمات زندان‌ها،

بستگان‌شان را برای مداوا و نگهداری به کمپ‌های خصوصی ببرند. در عمل این مراکز خصوصی منابع خانواده‌ها را تحلیل می‌برد، بدن فرودستان «بیمار» و «منحرف» تعذیب و بزهکاری را بازتولید می‌کرد. خیابان‌های شهر گریزگاه بی‌خانمان‌های عاصی شده بودند. «جامعه‌ی بازار» با رؤیت‌پذیر کردن فرودستانی که تهدیدی برای نظم اخلاقی شهر به شمار می‌رفتند و فضای عمومی را «زشت» کرده بودند، آنان را رو در روی دولت قرار داد. در کشمکشی دائمی، استراتژی گشت‌های پلیس و شهرداری همان عملیات تکراری «جمع کردن» بی‌خانمان‌ها، «نگهداری» موقتی و «رها کردن» دوباره‌ی آن‌ها در خیابان بود.

ناتوانی دولت و بخش خصوصی در برقراری نظم عمومی بارها مقامات را واداشت تا از تشکل‌های مردمی، نیکوکاران و انجمن‌های غیردولتی بخواهد تا «جامعه را در حل این بحران کمک کنند» اما خیریه‌ها با منابع محدودی که در اختیار داشتند نمی‌توانستند با همه‌ی فقرا به مساوات برخورد کنند. خیریه‌ها خود را در بازاری رقابتی می‌دیدند که برای ادامه‌ی فعالیت باید کارآمد می‌شد. خیریه‌ی بزرگ کمیته‌ی امداد تلاش می‌کرد با روش‌هایی عقلانی نظیر جانمایی بهینه‌ی صندوق‌ها در محل‌های پرتردد، تنوع بخشیدن و تولید صندوق‌های صدقات لوکس فروودگاهی و اماکن تجاری، جمع‌آوری صندوق‌های زیان‌ده و کم‌بازده، ایمن‌سازی صندوق‌ها و ترویج صدقات الکترونیکی به مزیت رقابتی با مؤسسات خیریه دست یابد.

اغلب فعالیت‌های خیریه‌ای، بر پایه‌ی یک تمایزگذاری تبعیض‌آمیز، «تهی‌دستان بحق» را از «تهی‌دستان نابحق» جدا کرده بود. نوع خاصی از «ایدئولوژی خانواده» به سازوکاری طردکننده بدل شده بود که در عمل بسیاری از تهی‌دستان «غیرعادی» نظیر بی‌خانمان‌ها، معتادان، زنان روسپی و متکدیانی را که نظم فضایی و ایدئولوژیک شهر را تهدید کرده بودند تا حد زیادی از کمک‌های خیریه‌ای محروم می‌کرد. این گروه از فرودستان از مزایای کلیشه‌ی «فقیر محترم» بی‌نصیب مانده بودند. خیرین بنا به گرایش خاص فکری و مذهبی ترجیح می‌دادند پولشان را خرج تهی‌دستان آبرومند و نجیب کنند. برای نمونه، به دلیل ناامنی و بدنامی محله‌ی دروازه‌غار، خیرین علاقه‌ای به مشارکت مادی در چرخاندن تنها درمانگاه خیریه‌ی این محدوده نداشتند و حتی به گردانندگان آن توصیه کرده بودند که درمانگاه را تعطیل کنند. برخی خیریه‌ها نیز مشخصاً این گروه‌ها را با هدف کنترل آن‌ها تحت حمایت می‌گرفتند. در شهر تبریز یک مؤسسه‌ی خیریه‌ی سرشناس، متعلق به تجار، برای برچیدن تکدی‌گری در سطح شهر با همکاری نیروی انتظامی متکدیان «مستحق» را شناسایی و تحت پوشش قرار می‌داد.

با این حال، برخی تشکل‌های مردم‌نهاد تلاش می‌کردند تا خلأ سازمان‌های حمایتی و خیریه‌های سنتی را پر کنند. خیریه‌ای در خیابان کمیل تهران کمپی را برای درمان و نگهداری موقت معتادان راه انداخته و در مدت ۳۸ ماه بیش هزار نفر را پذیرفته بود. یک تشکل مردم‌نهاد ساختمانی را به ظرفیت ۱۲۰ نفر برای نگهداری، بهبود و

درمان اعتیاد کارتن خواب‌ها احداث کرده بود. این گروه از خیریه‌ها برای کودکان و زنان آسیب‌دیده نیز شناسنامه تهیه می‌کرد و برای بی‌خانمان‌ها غذا، دارو، وسایل بهداشتی، لباس و پتو و حتی چوب و الوار می‌بردند تا با آتش زدن آن بتوانند در شب‌های زمستان زنده بمانند. گاهی هم پزشک و آرایشگر به میان‌شان می‌رفت و به بیماری و سر و وضع ظاهری‌شان رسیدگی می‌کرد.

این قبیل فعالیت‌ها اگرچه مورد تایید خیریه‌های حکومتی یا سازمان‌های نظم شهری بود، به نظر می‌رسید با ایجاد برخی بی‌نظمی‌ها تهدیدی برای اقتدار آن‌ها نیز شده بود. مثلاً توزیع غذا و لباس در برخی محلات مثل دروازه‌غار به جمعیت کارتن خواب‌های آن منطقه افزوده بود. در یک اظهارنظر عمومی رئیس کمیسیون خدمات شهری شورای شهر تهران هشدار داد که «غذادادن به معتادان و کارتن خواب‌ها در این محله [دروازه‌غار] کار اشتباهی است و به گداپروزی کمک می‌کند. به نظر می‌رسد نهادهای غیردولتی با توزیع غذا وظیفه سازمان‌هایی مانند بهزیستی و کمیته امداد را به عهده گرفته‌اند که این نقش و مسئولیت آن‌ها نیست.»

با وجود این، کمک‌های داوطلبانه و کمپین‌های انسان‌دوستانه به قدری محدود، مقطعی و ابتدایی بود که زیستن در خیابان و رویارویی با سازمان‌های حکومتی برای بی‌خانمان‌ها گریزناپذیر شده بود. بی‌خانمان‌ها و «ولگرد»های خیابانی، با این که انگار خودشان را دزد زده بود، با ربودن پول‌های صندوق صدقات سهم‌شان را از کمک‌های خیریه برمی‌داشتند. دست‌اندازی به منابع کمیته‌ی امداد به قدری بود که این سازمان حکومتی را مجبور کرد تا صندوق‌های خود را ضدسرقت کند. همچنین وقتی این گروه از تهی‌دستان برای کسب درآمد زباله‌های قابل فروش را می‌دزدیدند، به منافع پیمانکار شهرداری در بازار «طلای کثیف» تعدی می‌کردند. این تضاد منافع عمده‌تاً زمانی علنی می‌شد که رویارویی‌ها شکلی خشونت‌بار به خود می‌گرفت. در یکی از روزهای بهاری سال ۱۳۹۲ در خیابان نصر تهران بین یکی از زباله‌گردها و نیروهای شهرداری نزاع سختی درگرفت که مداخله‌ی جمع کثیری از مغازه‌دارها را به دنبال داشت. کسبه این درگیری را این طور گزارش کردند:

یک پسر جوان بعد از ظهر سه‌شنبه در حال جمع‌آوری زباله‌های بازیافتی بود که ناگهان عوامل شهرداری سر رسیدند و در حالی که حداقل ۵ نفر بودند به این جوان یورش بردند. این افراد چنان به ضرب و شتم جوان فقیر پرداختند که ما فکر کردیم یک قاتل یا یک تروریست را کتک می‌زنند... جوان هر کاری می‌کرد از دست این افراد خلاص شود نمی‌توانست، هرچه التماس کرد نتیجه‌ای نگرفت. آن‌ها فقط این جوان را کتک می‌زدند. این صحنه چنان دردناک و تلخ بود که حدود ۲۰۰ نفر از کسبه و اصناف جمع شدند و تصمیم گرفتند برای نجات این جوان کاری انجام دهند. آن‌ها ابتدا اعتراض کردند و پس از این که از این اعتراضات نتیجه‌ای نگرفتند و عوامل شهرداری بدون توجه به اعتراض آن‌ها همچنان به ضرب

و ششم این جوان ادامه دادند، تصمیم گرفتند وارد عمل شوند. مردم ناگهان به عوامل شهرداری هجوم بردند و جوان را از دست آن‌ها نجات دادند. چند نفر از این عوامل شهرداری فرار کردند ولی مردم موفق شدند دو نفر از آن‌ها را دستگیر کنند و با حضور پلیس ۱۱۰ به آن‌ها تحویل دهند. استشهادهای به امضای حدود ۱۰۰ نفر از حاضرین تهیه شد که در آن درخواست مجازات عوامل شهرداری مورد تأکید قرار گرفته بود.

زیست‌خیابانی آس‌وپاس‌های تهران زندگی امن و آسوده‌ی کسبه و مردم عادی را هم مختل کرده بود. تجمع این گروه از تهی‌دستان در اطراف یکی گرمخانه‌های شهرداری در محله‌ی خاوران، اهالی شهرک رضویه را به اعتراض و نوشتن طومار واداشت تا جایی که با شکایت شورایاری محله و دستور دادستانی گرمخانه موقتاً پلمپ شد. این قبیل اقدامات موقتی بود. طبق معمول کاری از دست سازمان‌های شهری برای تغییر شرایط بر نمی‌آمد و مردم هم به ناچار با حضور بی‌خانمان‌ها در شهر کنار آمده بودند. برای نمونه، ساکنان خیابان شوش مجبور شده بودند برای برخی کوچه‌ها در بگذرانند تا راه عبور را بر کارتن خواب‌ها ببندند. پیشروی مناقشه‌برانگیز این گروه از فرودستان در فضای شهر گویای این واقعیت بود که «جنبش تهی‌دستان» در ایران خلع‌آبروشدگان و سلب‌حمایت‌شدگان را هم در برمی‌گرفت؛ بی‌خانمان‌هایی که در جمع‌شان محروم‌شدگانی از میان طبقات متوسط هم حضور داشتند.^۱

نتیجه‌گیری

متفاوت از کشورهایی که زمینه‌ی ظهور جنبش‌های رادیکال در دفاع از منافع تهی‌دستان در آنجا مساعد بوده، در ایران انرژی حمایت‌گرایانه‌ی جامعه عمدتاً به شکل فعالیت‌های داوطلبانه‌ی نیکوکاری تجسم یافته است. درست برخلاف جنبش‌های اجتماعی آمریکای لاتین مانند جنبش «زاپاتیستی آزادی‌بخش ملی» در مکزیک یا «راه‌بندان» در آرژانتین، که هزاران تن از تهی‌دستان را به نحوی سازمان‌یافته برای اعتراض به برنامه‌های آزادسازی و خصوصی‌سازی بسیج می‌کرد، در ایران تشکلهای و فعالیت‌های خیریه‌ای، به تعبیر پولانی «ضدجنبش

^۱ طبق تحقیق علی‌وردی‌نیا در کتاب جامعه‌شناسی کارتن‌خوابی (تهران: جامعه‌شناسان، ۱۳۹۰: ۱۲۵)، ۸/۸ درصد کارتن خواب‌های مورد مطالعه در شهر تهران پایگاه اجتماعی اقتصادی متوسط و رو به بالا داشته‌اند. همچنین حدود ۷/۵ درصد از ۲ هزار و ۶۵۹ کارتن‌خوابی که با اجرای طرح انضباط اجتماعی از سطح شهر جمع شده بودند، از تحصیل‌کردگان دانشگاهی بوده‌اند (ویژه‌نامه‌ی نوروزی همشهری، ۱۳۹۵: ۱۳۱).

حمایتی»، در برابر پیشروی افسارگسیخته‌ی بازار نبوده‌اند^۱، بلکه برعکس بازوی مدنی قدرتمندی برای گذار به جامعه‌ی بازار شده‌اند. خود تهی‌دستان هم برای رفع نیازهای حیاتی و ضروری‌شان به خیرین پناه می‌برند و نه مقابله‌ی ایدئولوژیک علیه اقتصاد بازار.

خیریه‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد در عمل برای حکومت‌مندی سه کارکرد مهم داشته‌اند: نخست، برای ندارها زیستی در حد بقا (بخور و نمیر) فراهم کرده‌اند؛ دوم، با تلطیف مطالبات رادیکال‌تر از تضادهای طبقاتی کاسته‌اند و سوم، با محبوس کردن حمایت‌شوندگان در خانه‌ها و مکان‌های کنترل‌شده، نظم شهر را حفظ کرده‌اند. از قضا این سه کارکرد به خدمت یک هدف استراتژیک در آمده بود: پیشبرد برنامه‌های نولیبرال دولت و کاستن از هزینه‌های اجتماعی و سیاسی آن. با وجود این، وقتی خیریه‌ها نتوانستند دست‌درازی بازار را به معیشت تهی‌دستان جبران کنند، حمایت‌شوندگان با استراتژی «پیشروی آرام» برای کارکردن و گذران زندگی به خیابان‌ها آمدند و ناخواسته رو در روی حامیان بالقوه و بالفعل خود قرار گرفتند. هدف بی‌واسطه‌ی تهی‌دستان اعتراض به عملکرد انجمن‌ها و سازمان‌های حمایتی نبود، گرچه ممکن بود به هم ریختن نظم عمومی در شهر را با ابراز ناراضایتی از خیرین توجیه کنند.

^۱. «ضد جنبش حمایتی» یا به تعبیر بوراوی «جامعه‌ی فعال» می‌خواهد برای دفاع از خویش بازار را تابع خود کند. برای مطالعه‌ی بیشتر نک. مایکل بوراوی، مارکسیسم جامعه‌شناسانه؛ همگرایی آنتونیو گرامشی و کارل پولانی، ترجمه‌ی محمد مالجو (تهران: نی، ۱۳۹۳) برای «ضد جنبش حمایتی» پولانی نک. کارل پولانی، دگرگونی بزرگ؛ خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی ما، ترجمه‌ی محمد مالجو (تهران: پردیس دانش، ۱۳۹۱): ۲۵-۲۶.